

مطالب جلسه 47 درس خارج اصول آیت‌الله اراکی

سال تحصیلی 98_99

نکته‌ای در مفهوم حصر:

در بحث هیئات داله بر حصر، بیان کردیم که تقدیم بر عامل است که مفید حصر است و نه تقدیم مفعول بر فاعل و یا خبر بر مبتدا.

نکته‌ای که اضافه می‌کنیم این است که ما معتقدیم «تقدیم بر عامل» وضع برای افاده حصر شده است. دلیل این وضع هم اولا تبادر است، و ثانياً غلبه استعمال بدون قرینه است؛ البته خود غلبه استعمال فی نفسه دلیل بر حقیقت نیست، بلکه کاشف از تبادر است که تبادر دلیل بر حقیقت است.

به نظر ما انصراف «مرتبةً بین المرتبتین» است؛ یعنی نه مثل مجاز است که نیاز به قرینه باشد و نه حقیقت است که لفظ وضع برای آن معنا شده باشد. بنابراین، «انصراف» یعنی استعمال لفظ در «غیر ما وُضِعَ له» بدون نیاز به قرینه. اگر چنانچه استعمال در «ما وضع له» باشد می‌گوییم تبادر و دیگر انصراف نمی‌گوییم. بنابر این توضیح، «غلبه استعمال» اگر بدون قرینه باشد، امر دایر است بین انصراف و یا حقیقت:

انصراف در جایی است که دو معنا وجود دارد: یک معنای «ما وضع له» و دیگری معنایی که انصراف از آن پیدا می‌کند؛ اما در «تقدیم ما حقه التأخیر» دو معنا نداریم که بگوییم یک معنا اصلی است و دیگری معنای انصرافی است. و کسی قائل نشده که معنای «تقدیم ما حقه التأخیر» وضع برای چیز دیگری مثلاً مبالغه یا هر چیز دیگری شده است. در نتیجه آنچه اینجا وجود دارد یک معناست که آن هم حصر است، و معنای موضوع له دیگری برای «تقدیم ما حقه التأخیر» متصور نیست؛ بنابراین «تقدیم ما حقه التأخیر» انصراف در حصر ندارد؛ بلکه حصر معنای موضوع له برای «تقدیم ما حقه التأخیر» می‌باشد.

مفهوم لقب

لقب مفهومی ندارد چون ضابط مفهوم این است که حکم مقید به قیدی شود که در نتیجه انتفای قید، نفی حکم ثابت شود. اما اگر حکم روی موضوع رفته و معلق به قید خاصی نیست، این تقیید حکم به صرف موضوع، مفید مفهوم نیست. بلکه برای مفهوم باید قیدی زائد بر خود موضوع وجود داشته باشد. لذا از «اکرم رجالا» استفاده نمی‌شود که «لا تکرّم امرأة» و «رجل» موضوع «اکرام» قرار گرفته و با انتفاء موضوع، حکم نیز منتفی می‌شود، لکن قید زائدی غیر از موضوع وجود ندارد؛ لذا این جمله لازم دیگری ندارد.

مفهوم عدد

گاهی «عدد» صرفاً برای موضوع حکم است؛ مانند: «اکرم عشرة رجال». این قسم مانند لقب است و غیر از موضوع چیزی وجود ندارد در نتیجه مفهوم ندارد. اما گاهی «عدد»ی که آورده می‌شود برای تحدید حکم است؛ یعنی برای بیان حد حکم آمده است و با برطرف شدن آن حد، نفی الحکم بار می‌شود. و این که «عدد» برای تحدید حکم باشد به دو صورت حاصل می‌شود:

گاهی ادات حصر مفید دلالت عدد بر تحدید هستند؛ مانند: «لا تعاد الصلاة الا من خمس» که مفهومی این است که «تعاد الصلاة فی غیر هذا الخمس». لکن خود «عدد» فی نفسه دلالت بر حد نکرده است؛ بلکه آنچه اینجا دال بر حد است، ادات حصر است که می‌رساند این «عدد»ی که آمده دلالت بر تحدید حکم دارد.

گاهی قرینه برای اینکه «عدد» برای تحدید آمده است، قرینه اطلاق و مقدمات حکمت است؛ و آن در جایی است که متکلم در مقام بیان تعداد باشد؛ مثلاً بگوید: «الصلاة عشرة اجزاء» و جزء و جزء آنها را بیان کند. در اینجا فهیده می‌شود که نماز، جزء یازدهمی ندارد و اگر دلیلی آمد و گفت چیز دیگری در نماز جزئیت دارد با این دلیل تعارض می‌کند؛ البته تعارض بدوی است.

بعضی از اساتید ما در این گونه «عدد» که برای تحدید حکم است قائل به افاده مفهوم شدند، اما عرض ما این است که این افاده مفهوم به قرینه است و مقتضای خود «عدد» نیست.

نتیجه اینکه «عدد» فی نفسه دلالت بر مفهوم نمی‌کند؛ مگر اینکه قرینه وجود داشته باشد که عدد برای تحدید است؛ حال این قرینه ادات حصر باشند و یا قرینه اطلاق و مقدمات حکمت باشد.

پایان